



اخیراً مجموعه آثار جورج اورول (نام مستعار لریک بلر (۱۹۰۳-۱۹۵۰) در انگلستان منتشر شد؛ در ۸/۶۲۲ صفحه، ۲۰ جلد و بهای ۷۵۰ لیره (جلد نرم) و ۱/۲۵۰ لیره (جلد سخت). انتشار این مجلدات حجیم و سنگین قیمت، که با دقت کامل از سوی پروفیسور پیتر دیویسن (Devison) با دستگیری یان آنگوس (Angus) تدوین شده است، در محافل ادبی بریتانیا به این بحث دامن زد که این کار تا چه اندازه ضرورت داشته است.

در مقاله زیر، که خلاصه‌ای است از آنچه در نیویورک ریویو آو بوکس، مورخ ۱۶ نوامبر ۱۹۸۸، چاپ شده، نویسنده به دلایل ضرورت این کار - و مقوله این زمانی بودن اورول - اشاره می‌کند. هرگز همایون پور

حتی اگر شما هم مثل من از خوانندگان پرشور اورول باشید، با این سؤال مواجه می‌شوید که برای این کار عظیم که با زیبایی تمام تولید شده و با دقت کامل بررسی و حاشیه‌نویسی شده، برای چنین یادمان ادبی، چرا اورول انتخاب شده است؟ وقتی دکتر دیویسن می‌گوید مجموعه آثار، واقعاً منظورش مجموعه آثار است... مقالات، نقدها، کتابها، داستانها، یادداشتها، نامه‌ها، و

* استاد کالج سنت آنتونی، آکسفورد. گارتن آشن از نویسندگان و منتقدان معروفی است که بخصوص در باب شوروی و اروپای شرقی سابق و مبحث تواناها و بیستم تبحر دارد. آخرین کتابش زندگینامه اوست تحت عنوان پرونده، تاریخچه‌ای شخصی.

حتی آنچه اورول در طول دو سال خدمتش در رادیو برزیل بر زبان رانده است. مگر آثار اورول ترانه‌های میلتون است؟ هر سطر از کارهای او همچون آثار شکسپیر بررسی شده است، اما اورول شکسپیر نیست. او نابغه‌ای جهانی نبود. حتی در زبان انگلیسی نیز استادی و تبحر ذاتی نداشت. بسیاری از نوشته‌های اولیه او مطلقاً بد است. حتی خودش، بعدها، دو کتاب از آثار منتشر شده‌اش، دختر کشیش و بگذار درخت پروازش را ادامه دهد، از تجدید انتشار منع کرد. بدین معنا که وقتی در بستر مرگ افتاده بود، دستور داد که این دو کتاب نباید تجدید چاپ شوند (تاکید از خود اورول است). حتی شاهکار آخر او، هزار و نهمصد و هشتاد و چهار، از اشکالهای نوشتاری بری نیست. فقط مزه‌خوار حیوانات است که به شکلی کامل و بی‌نقص تدوین شده.

هر آدمی به سادگی می‌تواند یک دوجین اسم به خاطر بیاورد که قطعاً از اورول نویسندگان بهتری بوده‌اند و برای این کار شایسته، بررسی و حاشیه‌نویسی سطر به سطر آثار، بیش از او شایستگی داشته‌اند: کونراد، جوئیس، الیوت، لارنس، اودن، اولین‌وا، پس چرا اورول؟

پاسخی به این پرسش احتمالاً می‌تواند چنین باشد: شایسته است که با نویسندگان دیگر نیز چنین رفتار شود. شاید تعجب کنید، اما اندیشه‌ای است که به لحظه‌ای تأمل می‌آورد. اگر تمام مقاله‌ها، رسالات، نقدها، نامه‌ها، خاطرات، یادداشتها، بیانات رادیویی، نامه‌های دیگران به او، و آثار نویسنده‌ای یکجا جمع‌آوری شده و با نظم زمانی مورد بررسی و حاشیه‌نویسی قرار بگیرد، می‌دانید چه شناسایی عمیقی از وی حاصل می‌شود؟ ارزش ادبی هر قطعه، در میان اقیانوسی که برای شناخت هر لحظه از زندگی و هر لحظه از اندیشه‌های آن نویسنده پدید می‌آید، اهمیتی فرعی پیدا می‌کند. به کشف ارتباطهایی چندبُعدی موفق می‌شوید: بین کتابهایی که وی نقد کرده و کتابهایی که نوشته، بین زندگی خصوصی او و آدمهایی که در آثارش خلق کرده، و بین تجارب لحظه به لحظه او با آنچه نوشته است — موشهایی که اورول در زندان اسپانیا تجربه می‌کند و آنچه وینستن اسمیت در آن اتاق عجیب هزار و نهمصد و هشتادوچهار بر زبان می‌آورد.

این چنین کاری حتی می‌تواند به نوعی دموکراسی روشنفکرانه دامن بزند. زندگینامه‌های منتشر شده دیگر اهمیت چندانی نخواهند داشت. شما با مواد خام کاملی مواجه می‌شوید که می‌توانید زندگینامه آن نویسنده را خود بسازید. اورول، آن روشنفکر دمکرات، قطعاً چنین شیوه‌ای را تایید می‌کرد. پس، شاید از هر نویسنده مهمی باید مجموعه آثار تدوین و منتشر شود — به همین شیوه دیویسن.

پاسخی واضحتر به پرسش «چرا اورول؟» را باید در جاذبه و تداوم زندگی و آثار او جستجو کرد.



جرج اورول

این جاذبه و تداوم به یکدیگر مرتبط اما، در عین حال، از هم متمایزند. یکی از دوستان دوران مدرسه اورول کلام معروفی دارد: «هر آنچه به اورول مربوط باشد جالب نظر است. او مرد بود، مثل لارنس، مردی که ویژگیهای شخصیتی اش در هر آنچه می نوشت و می گفت می درخشید.» وقایع زندگی او، هم عجیب و هم گویا هستند. محقق با استعداد در مدرسه این سیر قهرایی می پیماید و عضو سازمان پلیس سلطنتی در برمه می شود، در پاریس با ظرفشویی امرار معاش می کند، و در لندن به آوارگی می افتد. در یک روستا فروشنده مغازه می شود، در جنگ داخلی اسپانیا شرکت می جوید، محافل ادبی دست چپی لندن را ترک می کند و به نقطه ای دورافتاده در اسکاتلند می پناهد، و درست در لحظه پیرزوی ادبیش جان می سپارد: در ۵۶ سالگی به بیماری سل.

آن مرد بلندبالا و لاغر، با آن کت توید از حال رفته، پیراهن تیره، سبیل باریک مدادی، صدای بلند و گوشخراش، و آن سیگارهای ارزان قیمتی که می پیچید و می کشید، در ایام حیاتش مضحکه دیگران است و پس از آن به افسانه تبدیل می شود. مالکوم مگریج (Maggeridge) در دفتر یادداشتش، درست پنج روز بعد از مرگ اورول، چنین نوشته است: «آنچه را در رشای اورول نوشته اند - کوستلر، پریجت، جولیان سیمونس، و دیگران - بخوانید و ببینید که چگونه یک افسانه انسانی خلق می شود.»

وقتی یکی از سربازان فرانکو در جنگ اسپانیا گلوله‌ای به گردن او رول می‌زند و او بستری می‌شود، جورج کاپ (Kopp) فرمانده‌اش چنین می‌نویسد: «تنفس مطلقاً منظم. طنز و بذله‌گویی بدون تغییر.»

اورول به طرزی می‌نویسد و از «من» اوّل شخص سخن می‌گوید که واقعاً معلوم نیست چه میزان از نوشته‌هایش واقعی و چه میزان تخیلی است. یکی از نیرومندترین مقالات اولیه‌اش دربارهٔ دازدن شخصی در برمه است. اما او بعدها حداقل به سه نفر گفت که آن ماجرا «فقط داستان پردازی بود.» وقتی نسخه‌ای از ولگردی در پاریس و لندن را به یکی از دوستان دخترش داد، آن را بدقت حاشیه‌نویسی کرد: «این واقعاً اتفاق افتاد، این یکی تقریباً شبیه به واقع است، اما این یکی را کلاً ساخته و پرداخته‌ام.»

مدتهاست که منتقدان دربارهٔ واقعی بودن یا نبودن آثار اورول تحقیق و جدل می‌کنند. این همه که نشانگر جاذبه و اهمیت اوست، قطعاً اگر دو اثرش، مزرعهٔ حیوانات و هزار و نهصد و هشتادوچهار، در طول پنجاه سال گذشته در اقصی نقاط جهان به شهرت و موفقیت همه‌جانبه دست نمی‌یافت مطرح نمی‌شد.

۳۸۳

دیوید رمنیک (Remnick) چنین نوشته است: «از لحاظ تأثیر تاریخی، سولژنیستین نویسنده برتر قرن بیستم است. چه نویسنده دیگری را می‌توان با او مقایسه کرد؟ اورول؟ کوستلر؟ خوب، البته معارضه‌های جالب‌نظر است. من می‌گویم اورول. چرا؟ زیرا نفوذ او بسی گسترده‌تر است. واژه‌ها و عبارتهایی که او ساخت، اکنون عملاً به همهٔ زبانها وارد شده است: «برادر بزرگ»، «دوگانگی فکر» (doublethink)، و «سخن جدید» (new speak).

در همین حال، واژهٔ «اورولی» (Orwellian) عملاً به همهٔ متون سرایت کرده است. هم به صورت صفت و هم به صورت اسم. در وجه اوّل، برای توصیف شرایط وحشت و ترورناشی از رژیم‌های توتالیتر، قلب تاریخ و غیره. در وجه اسمی، برای توصیف فردی که آگاهانه و ستایشگرانه از کارهای خودش پیروی می‌کند. نویسندگان بسیار اندکی تاکنون به این مرحله رسیده‌اند که هم حالت صفتی و هم حالت اسمی پیدا کنند. به طور سردستی، فقط می‌توانم به اینها اشاره کنم: مارکسیستی، فرویدی، داروینی، و دیکتزی.

آری، اورول بی‌تردید متنفذترین نویسندهٔ قرن بیستم است. که را با او می‌توان مقایسه کرد؟ دوستش کوستلر را؟ یا افرادی چون پوپر، هایک، سارتر، کامو، برشت، رمون آرون، آرت، یا آیازیا برلین را؟ درست است، در دههٔ ۱۹۷۰، سولژنیستین احتمالاً نفوذی فزاینده‌تری از همهٔ اینها داشت. اما بسیار پیش از او و بسیار پس از او، در دوره‌های طولانی از ۱۹۴۵ تا ۱۹۹۰ - کل دوران

جنگ سرد - در سراسر ناحیه‌های که آن وقت «غرب» می‌نامیدیم، آثار اورول بیشتر از هر کس دیگری خوانده می‌شد - به عنوان عالی‌ترین توصیف‌گر توتالیتاریسم به طور اعم و مطلق‌گرایان اتحاد شوروی به طور اخص.

او حتی در قلمرو سولویتسین - آنچه را آن وقت «شرق» می‌نامیدیم - با وی رقابت می‌کند. در آنجا، هر کس می‌توانست به نسخه‌های قاچاقی از مزرعه حیوانات یا هزار و نهصد و هشتاد و چهار دست یابد، آن را با اشتیاق تمام، به عنوان متنی که واقعیات موجود سرزمینش را به شکلی فوق‌العاده در قالب طنز و هجو عرضه کرده است، یک شبه می‌خواند. آلکساندر نکریتچ (Nekrich) مورخ چنین نوشت:

جورج اورول احتمالاً تنها نویسنده غربی است که عمق هستی‌دنیای شوروی را درک می‌کند.

ناتالیا گاربانفسکایا (Gorbanevskaya)، شاعره روسی، به من گفت که خیال می‌کرد اورول اهل اروپای شرقی است.

البته اورول اهل اروپای شرقی نبود. فردی بود کاملاً انگلیسی. بسیار آگاه از مراتب طبقاتی (هر چند به آن اعتقادی نداشت)، دارای طنزی همه‌جانبه، عاشق و دوستدار حیوانات و باغداری، و کشته و مرده‌یاده‌داشت برداری از همه چیز. او حتی هیچ وقت به نزدیکی روسیه یا اروپای شرقی نیز نرفته بود. در دهه ۱۹۸۰، دوستان چک و لهستانی من وقتی نسخه‌های زیرزمینی (Samizdat) مزرعه حیوانات و هزار و نهصد و هشتاد و چهار خودشان را به من نشان می‌دادند، با شگفتی می‌پرسیدند: «آخر او چگونه توانسته است اینها را بنویسد؟ چه کسی به او گفته بود که در راهروهای بلوک‌های آپارتمانی ما «بوی کلم پخته و زیراندازهای کهنه» پیچیده بود؟ چگونه او همه چیز را فهمیده بود، از کمبود تیغ صورت تراشی تا روانشناسی عمیق «دوگانگی فکر» را؟ او چگونه می‌دانست؟ چگونه؟

جواب دادن به این سؤال، سهل و ممتنع است؛ هم پیچیده است و هم آسان. آگاهی او واقعاً از جنگ داخلی اسپانیا آغاز شد. او به جای آنکه به «بریگاد بین‌المللی» که کمونیست‌های شوروی اداره‌اش می‌کردند بپیوندد، به گروه چریکی «کوز آیین» پوم (POUM) پیوست. پس، با همسرش، در بارسلون گرفتار سرکوبگری شدید کمونیست‌ها شد. دوستانی که با آنها در جبهه جنگیده بود، به دست کمونیست‌ها کشته شدند یا به زندان افتادند - همان‌هایی که ظاهراً متحدان جمهوریخواه کمونیست‌ها بودند.

اورول در خیابانها آواره شد. در مجموعه دکتر دیویسن گزارش محرمانه‌ای خطاب به «دادگاه رسیدگی به جرائم جاسوسی و خیانت» چاپ شده است که، در آن، اریک و ایلین بلر (جورج اورول و همسرش) به عنوان «تروتسکیست‌های متعصب» و «عوامل پوم» معرفی شده‌اند. اگر فرار آنها از اسپانیا دو سه روز به تأخیر افتاده بود، آنها هم احتمالاً مثل جورج کاپ به زندان می‌افتادند، شکنجه می‌شدند، و به سلولی فرو می‌رفتند که ساکنانی جز موشهای صحرایی بزرگ نداشت.

این تجربه مستقیم از ترور، خیانت، و دروغ‌گویی کمونیستی، بی‌تردید، کلید فهم همه آثار بعدی اورول است. او، در توصیف یکی از عوامل روسیه که کارش عبارت بود از رسوا کردن پوم به عنوان خائن تروتسکیست طرفدار فرانکو، در سلام به کاتالونیا چنین می‌نویسد: «برای اولین بار بود که می‌دیدم کار و حرفه یک فرد این است که دروغ بگوید».

در بازگشت به انگلستان، اورول درمی‌یابد که عملاً همه روزنامه‌های دست چپی به دروغ‌گویی درباره حقایق و ماجراهای بارسلون مشغولند. این، دومین قسمت از تجربه اسپانیای او بود، و چون در کشور خودش روی می‌داد، حتی بیشتر از تجربه اول تکانش داد. همین بود که او را به توصیف اصل ایدئولوژیکی حاکم بر «اوشنیا»ی هزار و نهصد و هشتاد و چهار کشید: «تغییرپذیری گذشته»: قلب، تحریف، و دوباره نویسی تاریخ.

بعد از اسپانیا بود که اورول با شوری گزنده به تعقیب چگونگی گسترش سوتالیترسم پرداخت، در دنیای نازی و جهان شوروی؛ اما بخصوص در اردوگاه کمونیسم. همه روزنامه‌ها را می‌خواند. در یکی از دفترچه‌های یادداشت متعددش، پیمان نازی - شوروی را به عنوان یکی از عمده‌ترین رویدادهایی که به بروز جنگ جهانی دوّم کمک کرد توصیف می‌کند. کنفرانس تهران در ۱۹۴۳، فکر تقسیم دنیا به سه اردوگاه بزرگ را به اورول القا کرد. او یکی از نخستین کسانی است که ماجرای کشتار کاتین (Katyn) را علنی کرد؛ قتل عام افسران لهستانی به دست عوامل سازمان امنیت روسیه در جنگل کاتین لهستان که از طرف جناح چپ به نازی‌ها نسبت داده شد. کتابها را هم می‌خواند و بررسی می‌کرد. ما (we) اثر یوگنی زامیاتین (Zamyatin) بر او نفوذ و تأثیر زیادی داشت.

حال، نگاه کنید به آنچه بر مرده حیوانات و هزار و نهصد و هشتاد و چهار گذشت. تأثیر عظیم این کتابها دقیقاً به این علت است که آنها تا بدین اندازه مبتنی بر واقعیات هستند؛ رویدادها، جزئیات امور، و گرایشها و تمایلات حاکم در دهه‌های بعد از سال ۱۹۱۷.

و نیز زمان نوشتن آنها. اورول، به خاطر تجربه اسپانیا، درست در وقتی که بیشتر معاصرانش هنوز به بزرگداشت حماسه استالینگاد و «متحد قهرمان ما در جنگ جهانی» مشغول بودند، به

رو کردن دست شوروی‌ها می‌پردازد. جالب‌نظر است که افرادی چون ویکتور گولانز (Gollancz)، تی. اس. الیوت، و جانانان کیپ (Cape) کتاب مزرعه حیوانات را مردود شمردند. بنا به آنچه در مجموعه دکتر دیویسن آمده است، مقامی در وزارت اطلاعات که نامش ذکر نشده، به کیپ توصیه می‌کند که در ردّ مزرعه حیوانات بنویسد.

در آن دوران، یعنی حوالی سال ۱۹۴۵، انگلیسی‌ها تشخیص دادند که احتمالاً دارند به کام جنگ دیگری فرو می‌روند، این بار در «جنگی سرد» علیه متحد پیشین خودشان. بنا به فرهنگ انگلیسی آکسفورد، اورول نخستین کسی بود که عبارت «جنگ سرد» (Cold war) را در زبان انگلیسی به کار برد.

و آخر از همه اینکه، اورول به موقع مرد. او اکنون جیمز دین دوران جنگ سرد و، در ادبیات انگلیسی، جان کندی دوران خویش است. اگر او زنده می‌ماند و چون کوستلر در سالهای بعد خلافتش را از دست می‌داد، یا همچون سولزنیستین زنده می‌ماند تا به خراب کردن یادمان‌های گذشته‌اش مشغول شود، این زنده ماندن چه نفعی برایش داشت؟ همان طور که ادموند بنتلی (Bentley) سروده است:

چه چیزها که می‌توان
درباره مردن به موقع گفت.

هنوز هم ممکن است روی سؤال خود پافشاری کنید: چرا اورول؟ آخر او نه یک نابغه بود و نه یک داستان‌نویس بزرگ. درست است، او مهمترین نویسنده سیاسی دوران جنگ سرد بود، اما جنگ سرد تمام شده است.

با این حال، باید گفت که هر کسی بخواهد قرن بیستم را بفهمد، ناچار به خواندن آثار اورول است. بی‌جهت نیست که سلام به کاتالونیا، که در زمان انتشارش سالانه حدود پنجاه نسخه بیشتر به فروش نمی‌رفت، اکنون در هر سالی حداقل ۱۰/۰۰۰ نسخه از سوی ناشرش، پنگوئن، چاپ می‌شود. نمونه‌ای است از آنچه باید درباره یک بحران سیاسی، جنگ، یا انقلاب در کشورهای خارجی نوشت. فقط کافی است آن را با آنچه در طول سی سال گذشته درباره ویتنام، افغانستان، لهستان، نیکاراگوا، افریقای جنوبی، رواندا، و بوسنی نوشته شده است مقایسه کنید تا صحت این ادعا برایتان ثابت شود.

همان طور که اورول خود درباره دیکتاتور نوشت، در ورای آثار او، می‌توانید سیمای مردی را ببینید که به شکل نجیبانه‌ای خشمگین است. این است اورول بزرگ. ما او را ستایش می‌کنیم زیرا تاکنون هیچ کس مثل او ننوشته است و هنوز به او نیاز داریم.